

نگاهی به گزیده اشعار حسین اسرافیلی

غزل نوگرا در پناه حماسه

| وارث گیلانی |

دوباره عشق مگر خیمه جنون زده است که حجم دشت پر از بوی محمل لیلیاست! به بوی سرخ شهیدان به هرزه بویه مکن نشان‌شان به دل لاله‌های این صحراست... چه گفته‌ای به مناجات سرخ، با لب عشق که در تمامت هفت آسمان چنین غوغااست؟!»

در برخی از غزل‌های چند لایه‌ای حسین اسرافیلی گاه مثل غزل ذیل، لایه‌های عرفانی بیشتر است: «چون نفس در سینه تا کی بی‌امان پرپر زدن زشت می‌آید مرا بی آسمان پرپر زدن یک نفس پرواز کن، دام اینقدر پاکیر نیست این نمی‌شاید تو را در آشیان پرپر زدن... نیست این‌جا منزلم، بوی قفس دارد زمین بال شوقم می‌دود تا بی‌نشان پرپر زدن شعله‌بالان را نشان انتخاب است این سخن آشکارا پرگشودن، در نهان پرپر زدن در عدم پیچیده شولای بقا، فرام ماست چون بهار رنگ با تیر خزان پرپر زدن.»

اگر به ۲ بیت آخر و نیز به بعضی غزل‌هایی که نمونه‌هایی از ابیات‌شان در بالا ذکر شد توجه کنید، به گرایش زبانی حسین اسرافیلی به سبک و زبان هندی نیز بی‌ی می‌برید؛ سبک و زبانی که با غزل نئوکلاسیک و غزل نو و در کل غزل و شعر امروز تلفیق شده و مایه‌هایی از سبک و زبان هندی نیز با خود دارد: «هاله در زنجیر می‌پیچد جنون خویش را بوی لیلاد در مشام این بیابان گم شده‌ست شعله می‌بارد به بالم حسرت پرواز را بال‌هایم در ملاری آتش افشان گم شده‌ست...»

تعبیری از این دست پیچیده و تـو در تو و به نوعی عادت‌زدا نه تنها در سبک هندی بلکه در شعر نو هم متداول است، اما تعبیر اینچنینی حسین اسرافیلی بیشتر با نوع کلاسیکش مأنوس است، از این روست که غزل او به‌لحاظ نوگرایی امروزی دورتر از تعبیر اشعار غزل‌سرایانی چون سیمین بهبهانی، حسین منزوی و محمدعلی بهمنی است؛ دورتر از تعبیر غزل‌هایی که از پیچیدگی کمتری برخوردارند و نوگرایی کمتری دارند و کلاسیک‌ترند؛ تعبیری از این دست:

برابر «کوچه»، «بازگوشی»، «طفل» و «تدبیر». بنابراین، چند ویژگی می‌توان برای غزل‌های

حسین اسرافیلی برشمرد؛

غزل‌هایی که در عین تغزلی عاطفی‌بودن، بیشتر بر مدار حماسی‌بودن می‌چرخند و عاطفه و تغزل را در حماسه خود جای می‌دهند، ضمن اینکه در لایه‌های حماسی و دیگر ویژگی‌های غزل او، روح عرفان را نیز می‌توان دید؛ عرفانی که طبعاً با دین و مذهب شمع زندگی‌های بیشتری دارد

راه مطلوب، هرچه مشکل شد همت و عزم، بیشتر کردند پای در خط سعی بنهاندن در خطیری به جان خطر کردند روز دیدار می‌شود معلوم سود برندن، یا ضرر کردند. این روانی و انسجام و جالفادگی، در عین حال وجه تعلیمی و درسی‌اش در کنار نقش مناجاتی داشتن، در غزل ذیل معلوم‌تر و مشهودتر و زیباتر است. کوتاهی مصراع‌ها نیز به آرامش و مناجاتی شدن شعر باری می‌رساند، همچنین یکی دو بیت تکراری این شعر نیز به‌واسطه همگونی و هماهنگی‌شان در مفهوم و فضای دعاگونه، در تاریکی و روانی و کلیت دیگر ابیات ذوب شده‌اند؛ بیت‌هایی نظیر «دست‌ها را ز روی صدق و صفا/ جانب آسمان دراز کنید».

دیده از خواب ناز، باز کنید رو به درگاه کارساز کنید دست‌ها را ز روی صدق و صفا جانب آسمان دراز کنید پلی از سجده تا خلوص زنید راز را همره نیاز کنید آه را، بال سوز، بکشایید روح را آشنای راز کنید قلب را فرصت حضور دهید اشک را وقف سوز و ساز کنید با همان قطره‌ها، وضو گیرید با همان شستشو، نماز کنید.

در شعر نیمایی نیز محمدجواد محبت خیره

است و صاحب تجربه اما او در پرداخت مفاهیم

و مضامین مثل شاعران نئوکلاسیک بیشتر

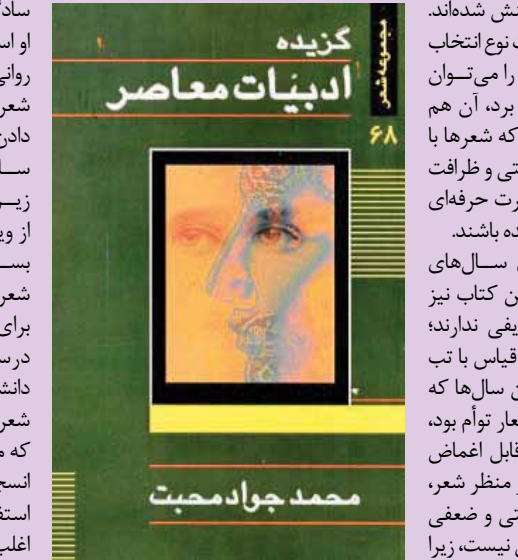
کلی‌گراست، اگرچه زبان خود را دارد:

«... چه خوب بود اگر اختیار وسعت داشت حساب عقل به درگاه عشق روشن بود حساب عشق به بازار عاقبت معلوم چه خوب بود اگر بد نبود در مفهوم...»

در اشعار نیمایی محبت، منظومه‌سرایي و روایتگری هم دیده می‌شود؛ اشعاری که طبعاً شاعریت کمتر یا ناچیزی دارند، چراکه شاعر بیشتر در پی ادای وظیفه و تعهد انقلابی خود است تا رعایت شعر: «طرفه بانگی که خروشید از این گوشه دور بانگ مظلومی جانسختگان در همه عالم شد دستي از غیب

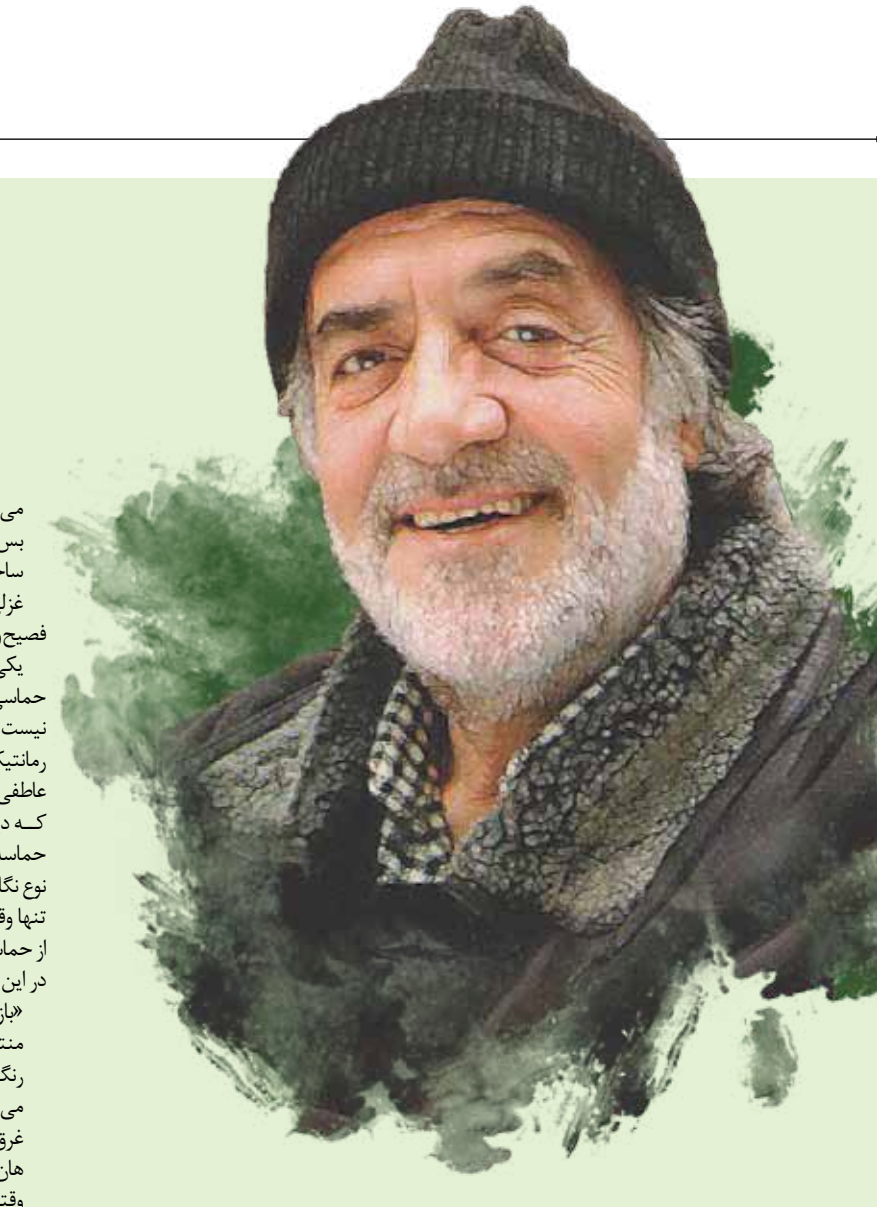
سلوک شعری محمدجوادمحبت در آیینه گزیده اشعار او

از شب شعر ایران و آلمان تا سفر با مناجاتیان



خاصی گزینش شده‌اند. در آن صورت نوع انتخاب و گزینش را می‌توان زیر سؤال برد، آن هم به‌شرطی که شعرها با دقت و درستی و ظرافت و به صورت حرفه‌ای گزینش نشده باشند. غزل‌های سال‌های ۵۷ و ۵۸ این کتاب نیز چندان تعریفی ندارند؛ اگرچه در قیاس با تب سرودن آن سال‌ها که اغلب با شعاعر توأم بود، از منظری قابل اغماض باشد اما از منظر شعر، هیچ کاستی و ضعفی قابل اغماض نیست، زیرا به قول نیما یوشیج: «آن که غربال دارد از پشت سر می‌آید». مگر قیصر امین‌پور و سیدحسین حسینی و سلمان هراتی و چند تن دیگر در همان دوران شعر نسرودند؟ حتی اینان صدای شعر انقلاب هم شدند، یا نصرالله مردانی که تصویرسازی‌های غنی و تخیل غلیظش، غزل‌هایش را اغلب از شعار دور نداشت و به شعر نزدیک تک‌رد؛ البته منهای غزل‌های شعاری و نیمه‌شعاری سال‌های ۵۷ و ۵۸ محمدجواد محبت، مثل این ۲ بیت برآمده از یک غزل:

به باغ یاد درآ، سیر کن بهاران را خزان رسیده بهار امیدواران را ز خون پاک شهیدان مزار گلگون است خبر دهد به کپسار، لاله کاران را در این دفتر با غزل‌هایی نیز روبه‌رو هستیم که اگرچه سروده همان یکی دو سه سال اول انقلابند اما پا بر فرق شعار گذاشتند و شعر شدند: چشم امید، در طلب از این و آن، گذشت پای نگاه، از پل رنگین‌کمان گذشت مرغ سرود، از قفس سینه، پر گشود نخل ایمان و بذر احسان را در دل خویش، بارور کردند جلوه‌های فریب دنیا را پاک‌بازانه بی‌اثر کردند



شاخص دیگر غزل راه، اگرچه قزوه و اسرافیلی هنوز به قالب‌های دیگر هم سری می‌زنند. حسین اسرافیلی هم در کل دست به انتخاب زده

و بنظر می‌رسد بیشتر غزل را برای سرودن برگزیده است اما این انتخاب به‌نظر می‌آید باید قاطع‌تر باشد. در هر حال، حسین اسرافیلی یکی از شاعرانی که در نسل انقلاب بهترین غزل‌ها را دارد، تا آنجا که چند غزل او از شهرت بسزایی برخوردار است و می‌توان گفت که در گزیده اشعار غزل معاصر جای داده؛ یکی از آن غزل‌ها با مطلعی درخشان، این غزل است:

«می‌برم منزل به منزل چوب دار خویش را تا کجا پایان دهم آغاز کار خویش را در طریق عاشقی باک از طناب دار نیست می‌برد بر دوش خود منصور، دار خویش را برمی‌دارد نگاه از من جنون سینه‌سوز می‌شاندس چشم صیادم شکار خویش را رونق روشنندان با منت خورشید نیست می‌کند روشن چراغم، شام تار خویش را در دل توفانی‌ام از موج خونین باک نیست می‌فشارد در بغل، دریا کنار خویش را موج پرچوشم من از دریا نمی‌گیرم کنار

الف.م. نیسانی: گزیده اشعار ۶۸انتشارات نیستان به گزیده اشعار محمدجواد محبت اختصاص دارد. بیشتر شعرهای نیمایی می‌گفت و اگر هم اشعار کلاسیک می‌گفت، کمتر منتشر می‌کرد. وی نه آنچنان پررنگ اما کم‌وبیش با جامعه روشنفکری آن زمان نیز حسرت و نشور داشت و در نشریات روشنفکری شعر چاپ می‌کرد؛ حتی به شب‌های شعر ایران و آلمان، مشهور به شب‌های شعر گوته یا خوشه که به همت و مدیریت احمد شاملو برگزار می‌شد، دعوت شد و شعر خوانی کرد. محبت در همان زمان نیز شعرهای انقلاب بسیاری سرود که بیشتر درباره محرومان و مردم انقلابی بود؛ با این وصف که او بیشتر گرایش به وزن داشت، پس شیوه نیمایی را بیشتر می‌سندید تا سپید. بعد از انقلاب، شعر و شخصیت محمدجواد محبت تحت تاثیر انقلاب و مذهبی بودن انقلاب تغییر کرد و شعرهایش پیش از پیش رنگ و بوی انقلابی گرفت؛ البته این‌بار بیشتر با گرایش توأمان انقلاب و مذهب؛ انقلاب اسلامی و مذهب تشیع. او حتی تابع یا متأثر از رواج بیشتر اشعار کلاسیک در بعد از انقلاب، کمتر شعر نو گفت و بیشتر به اشعار کلاسیک پرداخت و در این میان، به غزل گفتن گرایش بیشتری پیدا کرد. «کبی» یکی از آن غزل‌هایی است که مشهور هم شد؛ غزلی قصیدوار در وصف و حال رنج‌های یک دختر نوجوان کرد در یکی از روستاهای محروم قصر شیرین در سال ۱۳۴۶. محمدجواد محبت در آن سال‌ها در آن روستا معلم بوده است. اینک ابیاتی از شعر «کبی»:

دل است و باز، خیال تو را، به سر دارد که شب، دوباره ز پسنکوچه‌ها گذر دارد... کهای تو؟... آه... کهای؟ ای پرنده لرزان که جانت از قفس تن، سر سفر دارد؟ اگر چه خاطر‌ها، سخت، گریه‌انگیزند ولی خیال «کبی» – گریه بیشتر دارد... سیاه و کوچک و مظلوم و پاره‌پوش و مریض نفس برای «کبی» حکم دردسر دارد... ز خلق تنگی «کوکب» به اهل او گفتم که پشت دست، به چشمان نیمه تر دارد به او کمی برسید، این سفارشم اما به گوش فقر، سفارش، اثر مگر دارد؟ گذشته است، از آن حال و روزها، ۳۰ سال «کبی» کجاست؟ خدا ز کبی خبر دارد.»

شعر و غزل باید نشور و حرف و فضا و نگاه داشته باشد؛ مثل همین شعر بالا. اگر نه شاعر اگر شعرش را برای امام معصوم هم بگوید یا «برای شفیع کوچک بزرگ‌زاده دین» یا هر بزرگ دیگری اما خالی از حرف شاعرانه و اندیشه شعری باشد، می‌شود مشتئ لفظ و پاره‌ای وصف که نه اندکی